

دانشگاه فرهنگیان

فصلنامه علمی - تخصصی

پژوهش در آموزش تاریخ

سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۹۹

بررسی جایگاه ولایت و وظایف فقها در عصر غیبت در اندیشه سیاسی و فقهی ملااحمد نراقی
(در اوایل قرن سیزدهم هجری قمری)

مجتبی رضایی سرچقا^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۵/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۰۹

چکیده

تا پیش از روی کار آمدن قاجارها، امرا و حکام نواحی به دلیل فقدان مشروعیت نتوانستند در بین مردم جایگاه چندانی بدست آورند؛ لذا شاهان نخستین قاجار، در بدو امر، به منظور کسب مشروعیت دست به دامن علمای شیعه عصر شدند. از سوی دیگر، علمای شیعه‌ی اوایل دوره‌ی قاجار بر این باور بودند که در عصر غیبت، علما و فقها به‌عنوان نمایان آن حضرت تا زمان ظهور، عهده‌دار ولایت و حکومت شیعیانند و هر ولایتی و حکومتی غیر از ولایت فقها را نامشروع قلمداد کردند. در این میان، بودند علمایی که ضمن تأکید بر ولایت فقها، مشروعیت حکومت شاهان قاجار در امور دنیوی را تأیید کردند. در این مقاله تلاش می‌شود تا دیدگاه ملااحمد نراقی مبنی بر ارجحیت ولایت فقها بر سلاطین در دوره غیبت با استناد به روایات و احادیث متعدد نشان داده شود و با ذکر وظایفی چون اجرای حدود و احکام، قضاوت، حفاظت، و صیانت از جان و مال مردم روشن می‌کند که مشروعیت حاکم جامعه اسلامی ناشی از اشراف بر این حدود است. وظایفی که فقط فقها و علمای جامع الشرایط و مسلط به حدود شرعی می‌توانند این نوع ولایت و حکومت را صرفاً تا زمان ظهور حضرت مهدی (عج) برای مردم اعمال کنند. بدین ترتیب مبانی مشروعیت ولایت فقها و عدم مشروعیت شاهان قاجار تبیین می‌گردد. روش و شیوه‌ی بررسی در این مقاله به صورت توصیفی - تحلیلی بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای صورت پذیرفته است.

واژگان کلیدی: ولایت فقها، مشروعیت، عصر غیبت، ملااحمد نراقی.

۱. دانشجوی دوره‌ی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام (دانشگاه خوارزمی) و عضو هیأت علمی بنیاد ایرانشناسی

مقدمه

سقوط اصفهان و صفویان، حاکمیت مذهبی، و تا حدودی سیاسی عالمان شیعی را دچار نقصان کرد. اما پس از سرکوب افغان‌ها، نادرشاه افشار تلاش کرد تا با تسامح و اتخاذ بینابینی هم در میان طوایف و ولایات و هم با همسایه سنی مذهب، عثمانی، تنش زایی نماید. اقدامی که فرجامی نداشت و با قدرت نمایی زندیه و قاجارها ایده فوق به فراموشی سپرده شد. در آغاز حکومت قاجارها به دلیل فقدان مشروعیت، شاهان این سلسله دست به دامن علمای شیعه شدند تا با اتخاذ تأیید علما و فقها، به سرکوب شورشهای محلی جنبه مشروع بخشند. به وضوح دیدیم که شاهان صفوی با اتصال و انتساب به سه مشرب صوفیه (شیخ صفی‌الدین اردبیلی)، انتساب به اوزون حسن و خاندان شاهی، سیادت و انتساب به امام موسی کاظم (ع)، مشروعیت خود را نهادینه و تثبیت کردند. اتفاقی که برای نادرشاه و کریم خان زند رخ نداد و اینان مجبور شدند که در بدو امر، یکی از منسوبان صفویان را به شاهی بردارند و خود را ظاهراً نایب ایشان به مردم بنمایانند. حتی کریم خان زند بعد از مرگ عباس سوم خود را شاه ننماید فقط لقبش را از وکیل‌الدوله به وکیل‌الرعا یا تغییر داد. این نکته اهمیت و جایگاه مشروعیت حکومت‌ها را نشان می‌دهد. مادامیکه حاکم جامعه شیعه به این نکته نرسد که مشروعیت اش از سوی نایب امام معصوم (ع) تأیید شده باشد، پایه‌های قدرت وی مستحکم نخواهد بود.

آغامحمدخان قاجار قدرت معنوی علما را برای دو موضوع بکار گرفت: نخست، برای تأیید و مشروعیت سلطنتش؛ دوم، برای بسیج طوایف مختلف کشور برای جهاد علیه کفار و مسیحیان در قفقاز. خلف وی، فتحعلی شاه نیز با وجود غلبه بر رقبای داخلی، خود را از تأییدات علما بی‌نیاز ندید. علما در جنگهای ایران و روس، با اعلام فتاوی جهاد، نقش کارکردی خود را نشان دادند. این نوشتار در تلاش است که با بررسی و تجزیه و تحلیل آرا یکی از بزرگترین مجتهدین عصر، ملااحمد نراقی نشان دهد که در عصر غیبت حضرت مهدی (عج) حکومت و ولایت مسلمانان چگونه به علما و فقها واگذار می‌شود و آیا وجوهی از آن را می‌توان به سلاطین واگذار کرد یا نه؟ این نفاذ شرعی یا غصبی است. در آغاز بحث اشاره ای به زندگی و آرا ملااحمد و دوره‌ای که در آن زیسته کمکی زیادی به درک اندیشه و آرای وی در خصوص جایگاه ولایت و وظایف فقها در عصر غیبت خواهد کرد. سپس به شرح نظریات وی که عمدتاً از کتاب *عوائد الایام* ایشان مستفاد می‌گردد، پرداخته می‌شود.

زندگی و آثار ملااحمد

ملااحمد نراقی فرزند ملا مهدی نراقی در سال ۱۱۸۵ هـ.ق در روستای نراق از توابع کاشان متولد شد و زیر نظر پدرش که از بزرگترین فقهای زمان بود، تحصیلات خود را به مدد هوش و استعداد سرشارش در علوم حوزوی پیمود. وی در ۲۰ سالگی (حوالی ۱۲۰۵) به همراه پدرش به منظور تکمیل دروس عالی حوزه به

عتبات عالیات رفت و آخرین سال‌های درس آقا محمدباقر وحید بهبهانی، از علمای عصر را درک کرد و پس از درگذشت ایشان به جمع شاگردان میرزا مهدی شهرستانی پیوست. در نجف از محضر استادانی چون سید مهدی بحرالعلوم (متوفی ۱۲۱۲) و شیخ جعفر کاشف الغطا (متوفی ۱۲۲۸) بهره‌ها برد (ملااحمد نراقی، عوائد الایام، مقدمه، ۳۶). ملااحمد نراقی در ربیع الثانی سال ۱۲۴۵ هـ.ق بدلیل شیوع وبا در کاشان و اطراف آن، در نراق وفات یافت و در نجف اشرف، در کنار آرامگاه پدرش، به خاک سپرده شد. از جمله شاگردان نراقی می‌توان به شیخ مرتضی انصاری اشاره کرد که در مسیر سفر زیارتی به مشهد (مرقد امام رضا (ع) به مدت چهار سال در کاشان ماند و از محضر نراقی بهره برد (مجله نشر دانش، موسوی، سید کاظم «زندگی و نقش فقهی ملااحمد نراقی»، سال چهارم، ش ۳، ۱۱۰). از دیگر شاگردانش می‌توان به برادرش، ملا محمد مهدی نراقی ملقب به آقا بزرگ اشاره کرد که چون در سال وفات پدرش، ملامهدی به دنیا آمد وی را به نام پدرش نامگذاری کردند (نراقی، عوائد الایام، مقدمه، ۴۳). همچنین باید از فرزندش ملامحمد نراقی (متوفی ۱۲۹۷) ملقب به عبدالصاحب که در فقه و کلام صاحب تألیف است، در زمره شاگردانش یاد کرد (نراقی، معراج السعاده، مقدمه، ۲۶).

در باب شخصیت علمی و برجسته ملااحمد در قصص العلما چنین آمده است «ملااحمد فرزند ملامهدی در کاشان متولد شد و تحصیلات خود را نزد اساتید بزرگ زمان خود گذراند به گونه‌ای که به معاریف فقهی و علما و افقه و افضل شهرت یافت نفوذ او بر حکام وقت به حدی بود که آنها تا مرز عزل می‌رساند» (رک: قصص العلما، میرزا محمد تنکابنی، ص ۱۳۰؛ الگار، دین و دولت در ایران، ۱۰۴) ملااحمد نراقی گاهی شعر می‌سرود و «صفایی» تخلص می‌کرد (الگار، دین و دولت در ایران، ۱۰۴).

آثار

از ملااحمد نراقی رسائل و کتابهای زیادی برجا مانده است که از مهمترین کتب وی در حوزه اندیشه سیاسی می‌توان به کتاب *عوائد الایام من امهات ادله الاحکام* اشاره کرد که از اولین آثاری است که در مورد قواعد فقهی نوشته شده است و به مرور به *عوائد الایام* معروف شده است. مبحث ولایت فقیه نخستین بار در این کتاب به صورت مستقل در عاوده ۵۴ به بحث گذاشته شده است.

مستند الشیعه فی الاحکام الشریعه دیگر کتابی است فقهی و استدلالی از نراقی که برهان و استدلال قوی، نظم منطقی، فروع متعدد و شیوایی بیان مطالب از مشخصه‌های آن به شمار می‌آید. معراج السعاده، از برترین کتابهای اخلاق به زبان فارسی و ترجمه جامع السعاده با اندکی اضافات است و موضوع آن اخلاق است اما اندیشه‌های سیاسی و فقهی نراقی در برخی مباحث آن به چشم می‌خورد.

دوره‌ای که نراقی در آن زندگی می‌کند مصادف است با دوره سلطنت فتحعلی شاه که از ادوار مهم تاریخ ایران بشمار می‌آید. در زمانی که هنوز اساس حکومت قاجارها محکم نشده بود، روسای بزرگ قبایل و

طوایف در نواحی تحت نفوذ خود اعمال قدرت می‌کردند و از طرفی چون اساس قدرت قاجار استبداد و زور و فاقد مشروعیت بود لذا آنها با استمداد از علما در صدد برآمدند تا با اخذ اجازه نامه هایی حکومت خود را مشروعیت ببخشند چنانکه شیخ جعفر کاشف الغطا اذن به سلطنت فتحعلی شاه داد و او را با شرایطی چند نایب خود کرد (نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۲، ۶۳ و ۷۰) در دوره دوم جنگ‌های ایران و روس، اندیشه بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست رفته، با فتوای علمای وارد مرحله عملیاتی شد و جنبه مقدس جهاد به خود گرفت. از جمله کسانی که فتوای جهاد صادر کرد، ملااحمد نراقی بود (نراقی، مثنوی طاق‌دیس، به اهتمام حسن نراقی، ۷؛ ناسخ التواریخ، جلد ۱، ۳۶۵) الگار می‌نویسد: ایشان [نراقی] به اتفاق عده‌ای دیگر از علما به سلطانیه رفته و خود علما در این نبرد شرکت کردند (الگار، همان، ۱۵۰؛ لسان الملک سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۱، ۳۶۵).

آرا و اندیشه‌های نراقی

قبل از طرح دیدگاه‌های ملااحمد نراقی ضروریست که با دیدگاه دو تن از علما و فقهای معاصر وی آشنا شویم و سپس به بررسی و تحلیل دیدگاه‌هایش بپردازیم:

شیخ جعفر کاشف الغطا (متوفی ۱۲۲۷هـ.ق) از فقها و علمای بزرگ اوایل دوره قاجار معتقد به اندیشه ولایت فقیه و مفهوم سلطنت مأذون و حکومت مشروع است. کاشف الغطا از قول امام زمان (عج) صریحاً حق رهبری جهاد را از آن پیغمبران و ائمه و نایب و قائم مقام ایشان از علما و مجتهدان و مخصوص به آنان دانسته اما با توجه به موانع ظهور امام و عدم تمکن و توانایی علما به قیام و اقدام در این باره اذن و اجازه این کار را به پادشاه می‌دهد. در واقع مشروعیت سلطنت پادشاه - مقبولیت خاص و موردی او - بویژه رهبری او در امر جهاد بواسطه اذنی است که از سوی مجتهد عصر به نیابت از امام غایب دارد. عبارتی مشروعیت ذاتی ندارد (رحمانیان، تاریخ تفکر سیاسی در دوره قاجاریه، ص ۱۸-۱۹). کاشف الغطا مفهوم «سلطنت مأذون» را در کتاب کشف الغطاء عن الشریعه الغرا نیز مورد تاکید قرار داده است (طباطبایی فر، نظام سلطانی از دیدگاه اندیشه سیاسی شیعه، ۱۷۴ به بعد). این در حالی است که سید جعفر دارابی کشفی (۱۱۹۱-۱۲۶۷) از معاصرین نراقی با استناد به آیات و روایات متعدد معتقد است که وجود سلطان ضروریست و بر اندیشه ظل الهی وی اصرار دارد و با استناد به بحار الانوار «امام پیشوای عادل را بهتر از باران دانه درشت و شیر درهم شکننده و بهتر است از پادشاه ظالم و پادشاه ظالم بهتر است از فتنه‌ای که در نبود وی حادث می‌شود» به طوری که می‌نویسد: «سلطان ستمکار و جور پیشه در چهل سال بهتر است از رعیتی که مهمل و سرخود باشند در یک ساعت از روز (کشفی، تحفه الملوک، ۸۹۳). وی به موازات علما از نیابت شاه عادل در دوره غیبت امام معصوم سخن گفته است. شماری از محققان بر این باورند که وی به ولایت فقهای شایسته به طور نظری معتقد بوده ولی به دلیل نادر الوجود بودن و عدم تمکن و بسط ید ایشان به تفکیک حوزه فقیهان از

شاهان پرداخته و سلطنت شاهان قاجار را مشروع و به رسمیت شناخته است (حائری، نخستین رویارویی‌ها ...، ۳۴۲ به بعد).

اولین و برترین چیزی که از عدم مشروعیت سلاطین قاجار در آراء ملااحمد نراقی حکایت می‌کند، طرح بحث ولایت فقیه از سوی اوست. وی در این مبحث، حق حاکمیت را بر مردم در عصر غیبت از آن فقیه جامع الشرایط می‌داند و این خود گویای نامشروع بودن حاکم موجود است چرا که ایشان با ارائه ادله نقلی و عقلی، فقها را تنها حاکمان شایسته جامعه اسلامی در عصر غیبت و واجدین شرایط حکومت به نیابت از امام زمان (عج) می‌داند (حائری، نخستین رویارویی‌های ...، ۳۳۷). وی را می‌توان از قائلین به نظریه ولایت مطلقه فقیه دانست چرا که معتقد به ولایت فقها با اختیارات گسترده است (کربلایی پازوکی، اندیشه‌های سیاسی شیعه در عصر غیبت، ص ۸۵).

بنابراین طرح بحث ولایت فقیه از سوی نراقی نشانه محرز نامشروع بودن سلطنت شاهان قاجاری است. نکته دیگری که از نامشروع بودن سلطنت شاهان قاجار از سوی نراقی حکایت می‌کند، شواهد تاریخی مبنی بر دخالت و اعتراض ایشان به عملکرد حاکمان منصوب از جانب حکومت است. گفته می‌شود نراقی چندین مرتبه کارگزارانی که از سوی شاه به حکومت گمارده شده بودند به خاطر ظلم و ستم و فساد اخراج کرد. هنگامی که فتحعلی شاه از این کار او ناراحت شد و ایشان را به نزد خود خواند و به تندی به او گفت که شما در وضع مملکت اخلال می‌کنید. ملااحمد نراقی دستانش را به آسمان برد و چنین گفت: بار خدایا این سلطان ظالم حاکم ظالمی را بر مردم قرار داده من رفع ظلم کردم و این ظالم بر من عصبانی است و چون خواست نفرین کند فتحعلی شاه از جا برخاست و دستهای او را گرفت و در مقام عذر خواهی برآمد و به دستور ایشان برای کاشان حاکمی معین کرد (الگار، دین و دولت در ایران، ص ۱۰۴).

ملااحمد نراقی ادامه راهی بود که استادش وحید بهبهانی در مبارزه با اخباریون در پیش گرفته بود که منشاء تحولی در فقه شیعی گردید (ایزدهی، اندیشه سیاسی ملا احمد نراقی، ص ۳۵) نراقی اجتهاد مورد مذمت را همان اجتهاد اهل سنت می‌داند که در آن به اموری چون مصالح مرسله، استحسانات، قیاسات ضعیفه و امثال اینها عمل می‌شود. ایشان حکم را بدون اجتهاد، غیر ممکن و فهم مسائل را بدون آن غیر متصور معرفی می‌کند (نراقی، رسائل و مسائل، ج ۳، صص ۸۱-۸۲)

ملااحمد نراقی شاگرد محمدباقر وحید بهبهانی و استاد شیخ مرتضی انصاری بوده از این رو او را می‌توان حلقه‌ی واسط بین این دو استاد بزرگ دانست رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت الله خامنه‌ای در این باره می‌فرماید: «اینها (نراقیین) نقطه وصل داستان و مکتب وحید بهبهانی و نجف با شیخ انصاری و مکتب بعدی فقاقت که تا امروز ادامه پیدا کرده، می‌باشند. این پدر و پسر هر دو شاگرد وحید بهبهانی هستند ... درس وحید را در آن اواخر، چند سالی درک کرد ... و از آن طرف، به آن مکتب وصل می‌شود که در واقع مکتب مجدد فقه به معنای مصطلح امروزی هستند؛ فقه اجتهادی مبتنی بر مبانی اصولی و مستحکم که مرحوم

بهبهانی این را بوجود آورد. از این طرف، ایشان استاد شیخ مرتضی انصاری است. شیخ چهار سال در کاشان توقف کرده است؛ البته معروف است که فاضل نراقی هم از شیخ استفاده کردند. شکی نیست که هر استادی از شاگرد با استعداد استفاده می کند، اما استادی استاد به جای خود محفوظ است... جز آن جاذبه و ملایبی فاضل نراقی کسی نمی توانست شیخ را در کاشان نگهدارد» (ویژه نامه کنگره بزرگداشت فاضلین نراقی، ش ۱، ص ۵).

ملااحمدنراقی کتاب *عوائد الایام* را در ۸۸ عائده سامان داده و مباحث مربوط به ولایت فقیه را عائده ۵۴ متمرکز کرده است. او در این عائده مسائل مربوط به ولایت فقیه را گنجانده که برای نخستین بار است که بدین شکل ارائه می شود نراقی انگیزه‌ی خود را از اختصاص باب خاصی به ولایت فقیه چنین آورده است: «همواره در کتاب‌های فقهی می دیدم که نویسندگان بسیاری از کارها را به حاکم در روزگار غیبت وا می گذارند و به او در کارها ولایت می دهند، بدون آنکه دلیلی بیاورند و یا برخی که دلیل آورده اند دلیل شان ناقص است و با اینکه مسئله بسیار با اهمیت است، جای ویژه ای برای آن در نظر نگرفته اند» (نراقی، *عوائد الایام*، ص ۱۸۶).

شواهد (احادیث و روایات) مورد استناد

قبل از ارائه نظرات، ذکر این نکته ضروری است که مفهوم «ولایت» بهترین مصداق برای واژه حکومت است. چنانکه در قرآن کریم، از جمله در آیه ۵۵ سوره مبارکه «مائده» می فرماید: «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یوتون الزکات هم راکعون» ترجمه: همانا ولی امر، حاکم و سرپرست شما تنها خداست و پیامبر او و آن مومنانی که نماز را به پا می دارند و در حالی که رکوع می کنند زکات می پردازند. همچنین در آیه ۵۹ سوره مبارکه «نسا» می فرماید: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» ترجمه: خدا را فرمان برید و پیامبران و کارداران (سرپرستان) خویش را فرمان برید.

شاهد اول:

ملااحمد نراقی در بدو سخن با ذکر روایات و احادیثی در تلاش است تا جایگاه علما را نشان دهد: روایاتی از امام صادق (ع) چون «علما وارثان انبیا الهی هستند» و «علما و فقها امینان و شخصیت‌های مورد اطمینان هستند» و نقل روایتی از کتاب فقه رضوی از امام رضا (ع) که می فرمایند: «در این هنگام مقام فقیه همچون پیامبرانی است که در میان قوم بنی اسرائیل بوده اند (ظاهراً منظور زمان غیبت امام (ع) است) (نراقی، *حدود ولایت حاکم اسلامی*، ص ۱۷-۱۸). ملااحمد نراقی در کتاب *عوائد الایام* به تشریح قاعده‌ی مستفاد از این روایات و بیان بعضی از اموری که فقیه در آنها حق ولایت دارد، می پردازد:

توقیع شریفی از امام زمان (عج) است که شیخ صدوق در کتاب *اکمال دین* با ذکر تمام اسنادش، و شیخ طوسی در کتاب *الغیبه* و طبرسی در کتاب *احتجاج* روایت کرده اند. در قسمتی از این توقیع آمده است: «و اما

هنگام حوادث جدید برای تعیین تکلیف خود به راویان حدیث ما رجوع کنید چرا که آنها حجت من بر شما و من حجت خدا بر آنان هستیم» (نراقی، حدود ولایت حاکم اسلامی، ص ۲۰).

شاهد دوم:

از امام علی بن محمد (ع) نقل است که فرمودند: «اگر بعد از غیبت قائم ما (عج) علمای با تقوی و پرهیزگاری نباشند که مردم را بر ایمان به آن حضرت دعوت کنند و او را به مردم بشناسانند و ... همه از دین خدا روی گردان و منحرف شده و به او کفر می ورزند، پس مقام این گونه علما در نزد خدا برتر و بالاتر از همه است» (نراقی، همان، ۲۲).

شاهد سوم:

روایت بعد روایتی است که ابو خدیجه از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمودند: «شما در میان خود به کسی نظر داشته باشید که مقداری از احکام ما را می داند پس او را بین خود (حاکم) قرار دهید، پس من او را قاضی قرار داده‌ام، پس شما نیز هنگام رفع اختلاف به او مراجعه کنید» (نراقی، همان).

شاهد چهارم:

روایت دیگری است از امام صادق که فرمودند: «در بین خود مردی را حاکم و قاضی قرار دهید که حلال و حرام ما را شناخته است، پس من او را به عنوان قاضی معین کرده‌ام» (نراقی، همان).

شاهد پنجم:

دیگری حدیث مقبوله عمر بن حنظله است که در آن چنین آمده است: «طرفین دعوا به کسی نظر داشته باشند که حدیث ما را روایت می کند، در حلال و حرام ما دقت و توجه دارد، و احکام ما را به خوبی می شناسد، اگر چنین شخصی را یافتید، باید راضی به حکم او باشید، چرا که من او را، در میان شما حاکم قرار داده‌ام، پس اگر بر نظر ما حکمی صادر کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا کوچک و سبک شمرده شده و این عمل به منزله رد ما است، و کسی که ما را رد کند، خدا را رد کرده و کسی که خدا را رد کند، در حد شرک به او می باشد و مشرک است» (نراقی، همان).

شاهد ششم:

روایت بعد را محمد بن حسن بن علی بن شعبه در کتاب *تحف العقول* از امام حسین (ع) نقل کرده است در قسمتی از این حدیث آمده «و این بدان خاطر است که مجاری امور و احکام الهی به دست علما و فقهای اسلامی و خداشناس است؛ همان‌ها که نسبت به حلال و حرام الهی آشنایی داشته و امانت و صداقت را نیز رعایت می کنند ...» (نراقی، همان، ۲۳).

شاهد هفتم:

حدیثی از صاحب کتاب *علل الشرایع* با ذکر تمام اسنادش از فضل بن شاذان و او نیز از امام رضا(ع) نقل کرده که در قسمتی از آن فرمودند: «پس اگر کسی بگوید خداوند چرا شناختن پیامبران و اقرار به آنان و پیروی از آنان را بر مردم واجب کرده است؟ در جواب خواهیم گفت: از آن جایی که در آفرینش و قوای طبیعی مردم، استعدادی قرار داده نشد همه بوسیله‌ی آن تمام مصالح و منافع خود را تأمین کنند، و از طرفی خداوند نیز برتر از آن است که دیده شود، و همه می دانیم که مردم از ادراک ظاهری خداوند ناتوان می‌باشند، لذا چاره‌ای جز این نبود که فرستاده‌ای پاک و معصوم از گناه و خطا به عنوان واسطه بین او و خلقتش وجود داشته باشد تا امر و نهی و دستورات او را به آنان برساند و آفریدگان را به چیزهایی که منافعشان را تأمین نموده و آنها را از ضرر و هلاکت به دور می‌دارد واقف ساخته و آگاه کند، چرا که در آفرینش آنان، چنین قوه‌ی تشخیصی قرار داده نشده است که منافع و مضار خود را تشخیص دهند. لذا اگر خداوند شناسایی پیامبران و پیروی از آنان را واجب نمی‌ساخت، سودی در ارسال پیامبران نبود و مردم نیازی به ایشان پیدا نمی‌کردند و در نتیجه قرار دادن رسول برای مردم کاری بی‌فایده و کاملاً بیهوده بود و هیچ مصلحتی در بر نداشت؛ حال آنکه احتمال انجام کاری بیهوده از حکمت خداوندی که همه چیز را روی اصل و پایه‌ای استوار کرده، به دور می‌باشد» (نراقی، همان، ۲۴-۲۵). و اگر کسی بگوید: چرا خداوند، اولی‌الامر را قرار داد و دستور به پیروی از آنان فرمود؟ در جواب خواهیم گفت: این کار علل بسیار دارد که از آن جمله می‌توان موارد زیر را یادآور شد: «از آن جایی که خداوند، برای مردم حدود مشخص و معینی را در زندگانی معین فرموده و به آنان دستور داده که از آن حدود شرعی تجاوز نکنند، چرا که این کار فساد و تباهی را برای آنان به بار می‌آورد، بنابراین اجرای اوامر و رعایت حدود شرعی صورت نخواهد گرفت مگر آنکه خداوند شخص امینی را سرپرست آنان قرار دهد که آنها را از تجاوز و انجام محرمات باز دارد، زیرا در غیر این صورت هیچگاه کسی بدین سبب که دیگران تباه می‌شوند و از بین می‌روند، از لذت و منفعت شخصی خود صرف نظر نمی‌کند؛ پس خداوند نیز قیم و سرپرستی برای آنان قرار داد تا ایشان را از فساد باز داشته و حدود و احکام شرعی را در میان اینان برپا دارد» (نراقی، *عوائد الایام*، ۵۳۴؛ نراقی، *حدود ولایت حاکم اسلامی*، ۲۵).

دیگر آنکه ما گروه و ملتی را نمی‌بینیم که بدون قیم و سرپرست و بدون مدیر دین و دنیای خود، به حیاتشان ادامه دهند؛ پس هیچگاه حکمت باری تعالی اجازه نمی‌دهد بندگان خود را نسبت به نیاز ضروری زندگی شان به خود واگذارد، زیرا او ضرورت این امر را بخوبی می‌داند. اصولاً قوام و برپایی یک جامعه، تنها به وجود رهبر و سرپرستی متکی است که افراد آن ملت به رهبری او با دشمنان خود مبارزه نموده، اموال خود را با نظارت او تقسیم نمایند و آن رهبر مراسم جمعه و جماعت ایشان را برپا سازد و از ظلم و ستم نسبت به مظلومین جلوگیری کند (نراقی، همان، ۲۵). و نیز اینکه «اگر خداوند برای مردم، امام و سرپرستی امین، حافظ، نگاهبان و جانشینی از طرف خود قرار نداده بود، به طور یقین دین خداوند و ملت او نابود

می‌گشت سنت خداوندی و احکام الهی تغییر یافته و بدعت‌ها در دین خدا افزایش می‌یافت، کافران و بی‌دینان در آن آئین دست برده، آنرا تحریف نموده و حتی امر بر خود مسلمانان مشتبه می‌گشت. روشن است که مردم همیشه ناقص، محتاج و نیازمند بوده‌اند و آرا و افکار و امیال نفسانی آنان با هم اختلاف داشته و کاملاً متفاوت است. بنابراین خداوند برای آنان قیم و حافظی جهت حفظ دستاوردهایی که پیامبر(ص) آورده است قرار نمی‌داد، همچنان که گفتیم مردم گمراه شده، دین و سنت و احکام خداوندی تغییر می‌یافت. همچنین ایمان مردم متزلزل گشته، تمام مردم جهان به گمراهی و ضلالت کشیده می‌شدند» (نراقی، همان، ۲۵-۲۶).

با مرور شواهد (احادیث و روایات) پیشگفته چند نکته مستفاد می‌گردد: نخست آنکه فقیهی که باید سرپرستی مردم را بر عهده گیرد باید چه شرایطی داشته باشد که بتواند این مهم را به انجام رساند و دیگر این که مصادیقی که در شمار وظایف فقیه و حاکم جامعه اسلامی است، کدامند؟

پاسخ سوال اول در پاسخ سوال دوم مستتر است به عبارتی وقتی که وظایف فقیه و عالمی که سرپرستی جامعه را برعهده گرفته برشماریم، درمی‌یابیم که چنین فردی باید چه خصوصیتی داشته باشد. لذا به شرح وظایف فقها و علما و موارد ولایت آنها بر مردم پرداخته می‌شود.

ملا/احمد نراقی می‌گوید: بطور کلی، فقیه عادل در دو چیز حق ولایت دارد: ۱. در همه اموری که پیامبر(ص) و ائمه(ع) در آنها صاحب اختیار بوده و حق سرپرستی و ولایت داشته‌اند، مگر مواردی که استثناء شده‌اند. ۲. فقیه در همه مواردی که با دین و دنیای بندگان خدا، ارتباط دارد و باید صورت پذیرد و هیچ‌گیزی از انجام آن نیست، حق تصرف و ولایت دارد (نراقی، همان، ۲۷).

وظایف فقها از نظر ملا احمد نراقی

در اینجا به مهمترین وظایف فقیه از نظر ملا احمد نراقی پرداخته می‌شود که به صورت مختصر در ده مورد آنها را ارائه کرده است:

نخستین وظیفه‌ی فقیه مقام افتاء است. فقها حق فتوی دارند و بر مردم واجب است که از فتاوی ایشان پیروی کنند و از احکام صادره آنان تقلید نمایند (نراقی، همان، ص ۳۳). حدیث عمر بن حنظله دلیل که پیشتر اشاره شد، موید این وظیفه است. تمام علما و فقها بر این نکته اجماع دارند که علما باید در مورد احکام، برای مردم فتوا دهند و از آنان کسب تکلیف کنند. تمام مواردی که فرد عامی واجب است سوال کند، بر فقیه واجب است فتوا دهد. در امور دیگر چون جهاد نیز فتوی صادر می‌گردد.

روایتی در دست داریم که خداوند زمین را خالی از حجت و نشانه نمی‌گذارد مانند روایتی که عبدالله عامری از امام صادق نقل کرده است: «پیوسته از ابتدای خلقت تا به حال چنین بوده که خداوند، در زمین حجتی قرار می‌دهد تا او حلال و حرام خدا را به مردم باز شناسد و آنها را به راه خدا و دین او فرا خواند»

(نراقی، همان، ص ۳۷ به نقل از شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۱، ۱۷۸). در روایتی دیگر در کتاب اکمال الدین از امام صادق (ع) روایت شده است که: «خداوند هیچگاه زمین را به حال خود وانگذاشته و همیشه عالمی در آن قرار داده که افزایش‌ها و کاستی‌ها را به آنها بیاموزد، و اگر جر این بود مومنین در تمام کارهای خود، مرتکب اشتباه می‌شدند» (نراقی همان ۳۸ به نقل از شیخ صدوق، اکمال الدین و اتمام النعمه، ۱۹۷). منظور از لفظ حجت و عالم در دو حدیث فوق‌الذکر، مسلماً امام معصوم غایب (عج) نیست، زیرا امام در عصر غیبت مسائل و احکام شرعی را به مردم نمی‌آموزد، و آنها را به دین خدا دعوت نمی‌کند و امور آنان را برایشان روشن نمی‌سازد.

دومین وظیفه‌ی فقیه، سرپرستی در امر قضاوت و داوری و رفع اختلاف و منازعات مردم است. مردم باید برای اختلافات باید پس از رجوع به فقها، احکام و آراء صادره از سوی آنان را بپذیرند. روایت ابوخدیجه و حدیث عمر بن حنظله شواهد روشنی از این وظیفه را نشان می‌دهد (نراقی، همان، ۵۲). ملااحمد نراقی در کتاب *معراج السعاده* بطور مفصل راجع به بحث عدالت و لوازم آن، نظرات خود را بیان کرده است و فواید آن را برای حاکم جامعه اسلامی برشمرده است (ملااحمد نراقی، *معراج السعاده*، ۲۴۱-۲۴۵).

سومین وظیفه‌ی فقیه، اجرای حدود الهی است. منظور اینست که فقیه باید حدود و تعزیرات (تنبیهاات و مجازات‌های شرعی) را اجرا نماید. فقهای شیعه در اینکه آیا فقیه در زمان غیبت، نسبت به این امور سرپرستی و ولایت دارد، اختلاف نظر دارند. برخی چون شیخ مفید و شیخ طوسی بر آن شده اند که فقیه در این امور ولایت دارد و کسانی چون سلار بن عبدالعزیز دیلمی، علامه حلی، شهید اول و ثانی، شیخ حر عاملی و محمد باقر سبزواری این نظر را پذیرفته اند که به نظر مشهور معروف شده است. اما بعضی از فقها در مساله عمل قاضی به عمل خود در حقوق الله (اجرای حدود) مدعی اجماع شده اند ولی از علامه حلی عدم مساله نقل شده است (نراقی، حدود ولایت حاکم اسلامی، ۵۴). نکته‌ای که در این مورد وجود دارد واگذاری این وظیفه از سوی برخی از علما به حکام به بهانه‌ی فقدان قوه‌ی قهریه است که باعث می‌گردد در اجرای حدود و تعزیرات تسامح و سهل‌انگاری صورت گیرد.

چهارمین وظیفه‌ی فقیه جامع الشرایط، حفظ اموال یتیمان و حق تصرف در این اموال است. آیه شریفه قرآن می‌فرماید: «ولا تقرّبوا مال الیتیم الاّ بالّتی هی احسن» ترجمه: و به اموال یتیمان نزدیک نشوید، مگر به نیکوترین صورت. این آیه نشان دهنده آن است که نزدیک شدن به مال یتیم با روشی صحیح برای همه‌ی مردم، از جمله فقها جایز است. اما در مورد فقیه، قطعاً جایز است، و دیگران با اجازه فقیه، می‌توانند دخالت کنند. همچنین اجماع قطعی فقها در این مورد مزید بر علت است (نراقی، همان، ص ۵۷). گاهی فقط به صورت نگهداری آن مال از تلف شدن و بیهوده هدر رفتن است که حکم آن ظاهر و مشخص است. اما گاهی به صورت قرض دادن، تجارت، خرید و فروش، صلح و مانند اینهاست. فقیه می‌تواند یک سری کارها را با مال یتیم انجام دهد، ولی جواز این اعمال مشروط بر آن است که مفسده‌ای در آن نباشد و در غیر این

صورت، یعنی اگر فسادی در نحوه انجام آنها باشد، جایز نیست چرا که پیشتر گفتیم هرگونه نزدیک شدن به مال یتیمان باید به نیکوترین شکل باشد (نراقی، همان، ۶۵).

پنجمین وظیفه‌ی فقیه، نگهداری اموال دیوانگان و سفهاست. اگر دیوانگان و سفها سرپرست دیگری جز حاکم نداشته باشند بر حاکم واجب که ولایت و سرپرستی آن اموال را برعهده گیرد. حدیث موثقی از ابن سنان که از امام صادق (ع) نقل کرده، در قسمتی از آن چنین آمده: «ابن سنان گفت: سفیه کیست؟ امام فرمود: کسی که (جنس) یک درهمی را دو درهم بخرد» (نراقی، همان، ۶۸-۶۹). هرگاه ولی دیگری مثل پدر، جد و وصی، وجود نداشته که سرپرستی مال این دو (سفیه و دیوانه) را برعهده گیرد، حاکم این کار را برعهده دارد.

ششمین وظیفه‌ی فقیه، حفظ اموال غایبان است که اینان سه دسته اند: ۱. کسی که در شهرش نیست ولی از او خبر داریم و میدانیم که به چه منطقه‌ای سفر کرده، مثل کسانی که برای تجارت، زیارت و حج و ... مسافرت کرده اند. ۲. مثل دسته‌ی اول با این تفاوت شخص نمی‌تواند دیگران را از حال خود باخبر کند و در اموال خود تصرف کند. البته ممکن است این ناتوانی دلایل زیادی داشته باشد، مثل دوری راه، طولانی بودن مدت مسافرت، زندانی بودن و ... ۳. شخص غایبی که مطلقاً خبری از او در دست نیست. حاکم شرع می‌تواند در مورد هر سه گروه، قضاوت و داوری کند؛ و می‌تواند برای ادای قرض فرد غایب که زمان آن فرا رسیده و طلبکار آن را مطالبه کرده است، مال او را بفروشد. البته اگر از راه دیگری که سختی و حرجی در آن نیست این کار مقدور نباشد، والا اگر راه دیگری وجود داشته باشد، نمی‌تواند از راه فروش مال او دین طلبکار را بپردازد (نراقی، همان، ۷۲).

هفتمین وظیفه‌ی فقیه، ولایت در امور مربوط به زناشویی است. اجماع علما بر آنست که فقیه، فی الجمله حق ولایت و سرپرستی دارد، اگرچه در موارد و جزئیات آن اختلاف است. تمامی فقها بدون هیچ اختلافی معتقدند که حاکم، در مورد اجرای عقد ازدواج تنها بین دو فرد نابالغ یا دو دیوانه یا دو سفیه ولایت دارد، و در سایر موارد، ولایتی ندارد (نراقی، همان، ۷۴).

هشتمین وظیفه‌ی فقیه، بکار گماردن ایتام و دیوانگان و سفیهان است. از دیگر اموری که فقیه ولایت و سرپرستی دارد به کارگماردن آنان است و مطالبه منافع جسمی (فعالیت‌های بدنی) آنهاست، البته با در نظر گرفتن مصالح خود آنها و دیگر مصالح مورد نظر. دلایل اثبات ولایت فقها در این موارد به دلیل ۱. اجماع علما؛ ۲. اگر ولایت و سرپرستی فقیه نباشد، ضرر و زیانی برای آنها محسوب می‌گردد که این مطلب نیز در فقه اسلامی مجاز نیست؛ ۳. همانند روایاتی که پیرامون ولایت فقیه نسبت به امور ایتام و دیوانگان آوردیم، فقیه نسبت به (اجاره ایتام و دیوانگان و سفیهان) ولایت دارد. همچنین فقیه نسبت به مطالبه‌ی حقوق مالی

آنها و غیر آن نیز ولایت دارد، مثل حق شفعه^۱ (که به اختیار صاحب آن می تواند فسخ شود)، ادعای غبن، قسم دادن منکر و رد قسم در امور قضایی، حق قصاص در مورد خون و جنایات، اقامه یبینه، جرح شهود (یعنی شهود را عادل ندانستن) و ... (نراقی، همان، ۹۴-۹۵).

نهمین وظیفه ی فقیه، تصرف در اموال امام معصوم (ع) مثل نیمی از خمس؛ مالی که مالکش معلوم نیست، مالی که وارث ندارد و مانند اینها (نراقی، همان، ص ۹۶).

دهمین وظیفه ی فقیه، انجام تمام اموری است که امام (ع) مستقیماً انجام می داده است. یعنی همه اموری که امام در آنها ولایت داشته، فقیه نیز حق ولایت دارد. اموری چون فروش مال شخص بی پول (مفلس)، طلاق زنی که بعد از جستجو معلوم شده که شوهرش ناپدید گشته و دیگر امور مشابه (نراقی، همان، ص ۹۷).

نکته ی آخری که در این نوشتار حائز یادآور است، ویژگی های حاکم جامعه ی اسلامی و فقهی است که در راس حکومت و ولایت مسلمین در عصر غیبت قرار می گیرد. این ویژگی ها از این قرارند:

الف: فقاہت: نراقی هر جا که از ولایت در عصر غیبت سخن به میان آورده فقاہت را از جمله شرایط او بر شمرده است (نراقی، عوائدالایام، صص ۵۳۶-۵۳۹ و ۵۵۴-۵۵۹).

ب: عدالت از دیگر ویژگی های والی و حاکم است زیرا در سایه عدالت است که ظلم و ستم از جامعه رخت بر می بندد. نراقی می گوید: نایب امام زمان فقیه عادل است و کسی که عادل نباشد - چنانکه در بحث وظایف گفته شد - نمی تواند در تقسیم خمس، حفظ مال غایبان، ایتمام، دیوانگان و سفیهان بدرستی عمل نماید و فاقد صلاحیت است (نراقی، مستند الشیعه، ج ۱۰، ۱۳۵).

ج: شناخت مصالح، مشکلات زمانه از دیگر ویژگی های حاکم جامعه است. نراقی می گوید: واجب است متولی مصرف مالیات اسلامی، نایب امام باشد، زیرا وی به مصلحت آگاه تر است (همان، ج ۱۹، ۴۳۳).

د: امانت داری یکی دیگر از ویژگی های حاکم اسلامی است نراقی در این باره می نویسد: «عالم، امین خداست، چنان چه در روایت آمده علما امین ها هستند، فقیهان امینان پیامبران هستند و مجرای امور و احکام بدست عالمان بالله و امین بر حلال و حرام خدا هستند» (همان، ج ۱۷، ۹۲).

نتیجه گیری

ملااحمد نراقی از نخستین فقهای شیعه در آغاز قرن سیزدهم هـ ق و بدو سلطنت قاجارهاست که حکومت را از آن فقها و علمای صالحی می داند که به نیابت از امام غایب (عج)، متولی اداره جامعه هستند. وی در

^۱ شفعه عبارت از حق شریک مال، نسبت به خرید سهم شریک دیگر است. بدین معنی که هرگاه دو نفر در مالی شریک هستند و یکی از آن دو می خواهد سهم خود را بفروشد، شریک دوم نسبت به خرید این سهم بر دیگران اولویت دارد و در صورت عدم خرید او، دیگران می توانند این سهم را خریداری کنند.

مبحث مستقلی از کتاب *عوائد الایام* به صورت جامع با استناد به آیات، روایات و احادیث معتبر و در ادامه با استدلال عقلی و منطقی به بیان شرح وظایف فقیه را در برابر مردم، از جمله اجرای حدود و احکام، داوری، قضاوت، حفاظت و صیانت از جان و مال همه اقشار مردم می پردازد و فقها را بهترین گزینه برای اعمال ولایت و حکومت در عصر غیبت حضرت مهدی (عج) معرفی می نماید. وی در بطن شرح وظایفی که برای فقیه و نایب امام زمان (ع) بر می شمارد، ناخودآگاه فقیه بودن، آگاه بودن به حدود و احکام شرعی، عادل بودن در اعمال ولایت و قضاوت بر آحاد جامعه، امانتداری شجاع بودن در اعلام احکام و فتاوی بدون هیچ ترس و هراسی را فقط در فقیه می بیند.

در طول بحث، دیدگاه ملااحمد نراقی مبنی بر ارجحیت ولایت فقها بر سلاطین در عصر غیبت با استناد به روایات و احادیث متعدد نشان داده و با ذکر وظایف فقیه، روشن شد که مشروعیت حاکم جامعه اسلامی ناشی از اشراف بر حدود و وظایفی است که فقط فقها و علمای جامع شرایط از عهده آن بر می آیند و می توانند این نوع ولایت و حکومت را - صرفاً تا زمان ظهور حضرت مهدی (عج) بر مردم اعمال کنند. بدین ترتیب مبانی مشروعیت ولایت فقها و عدم مشروعیت شاهان قاجار روشن گردید.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

- الگار، حامد، (۱۳۶۹)، *دین و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجار*، ترجمه ابوالقاسم سری، انتشارات توس، [تهران].
- ایزدهی، سیدسجاد، (۱۳۸۴)، *اندیشه سیاسی ملااحمد نراقی*، تهیه: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی، قم، بوستان کتاب.
- تنکابنی، میرزا محمد، بی تا، *قصص العلماء*، تهران، چاپ اسلامیه.
- حائری، عبدالهادی، (۱۳۸۰)، *نخستین رویارویی ها اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر.
- رحمانیان، داریوش، (۱۳۸۸)، *تاریخ تفکر سیاسی در دوره قاجار*، تهران، دانشگاه پیام نور.
- شیخ صدوق، ابوجعفر محمد، (۱۴۰۵هـ.ق)، *اکمال الدین تمام النعمه*، طبعه محرم الحرام، موسسه النشر الاسلامیه تابع جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طباطبایی فر، سید محسن، (۱۳۸۴)، *نظام سلطانی از دیدگاه اندیشه سیاسی شیعه (در دوره صفویه و قاجاریه)*، تهران، نشر نی.
- کربلایی پازوکی، علی، (۱۳۸۳)، *اندیشه های سیاسی شیعه در عصر غیبت؛ نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها*، قم، دفتر نشر معارف.

_____ بررسی جایگاه ولایت و وظایف فقها در عصر غیبت در اندیشه سیاسی و فقهی ملااحمد نراقی ۳۳

کشفی، سیدجعفر دارابی، (۱۳۸۱)، *تحفه الملوک*، گفتارهایی درباره حکمت سیاسی، دو جلد در یک مجلد، بکوشش عبدالوهاب فراتی، قم، بوستان کتاب.

کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۸۸هـ.ق)، *اصول کافی*، تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ دوم، تهران، دارالکتب اسلامی.

لسان الملك سپهر، محمد تقی، بی تا، *نسخ التواریخ*، ج اول، تهران، اساطیر.

مجله نشر دانش، سید کاظم موسوی، «زندگی و نقش فقهی ملااحمد نراقی»، سال چهارم، ش ۳. مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت فاضلین نراقی، ۱۳۸۱، ۲ جلد، چاپ اول، دبیرخانه کنگره فاضلین نراقی.

نراقی، ملا احمد، (۱۳۶۵)، *حدود ولایت حاکم اسلامی*، ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب *عوائد الایام*، اداره کل انتشارات و تبلیغات وزارت ارشاد اسلامی، [تهران].

نراقی، ملا احمد، (۱۳۶۲)، *مثنوی طاق‌دیس*، به اهتمام حسن نراقی، تهران، امیرکبیر.

نراقی، ملا احمد، (۱۴۱۵هـ.ق)، *مستند الشیعه، الطبعة الاولى*، قم، موسسه آل البيت.

نراقی، ملا احمد، (۱۳۸۰)، *رسائل و مسائل*، چاپ اول، قم، کنگره بزرگداشت ملامهدی و ملااحمد نراقی.

نراقی، ملا احمد، (۱۴۱۷هـ.ق)، *عوائد الایام*، قم، مرکز نشر اسلامی.

نراقی، ملا احمد، (۱۴۰۹هـ.ق)، *عوائد الایام*، قم، مکتبه بصیرتی، چاپ سوم.

نراقی، ملا احمد، (۱۳۵۱)، *معراج السعاده*، با مقابله و تصحیح از روی نسخه های قدیم، تهران، انتشارات علمی.

نراقی، ملا احمد، (۱۳۷۱)، *معراج السعاده*، چاپ اول، قم، هجرت.

**Review the position of the Velayat and duties of the jurists in ABSENCE of period
in political and jurisprudential affairs Mullah Ahmad Naraghi
(In the early thirteenth century AH)**

Mojtaba Rezaei sarchogha¹

Abstract

Before the Qajars come, rulers of the districts Due to the lack of legitimacy, could not get a lot of base among the people, so, First Qajar kings, at the beginning, In order to gain legitimacy needed Shiite scholars of that period. On the other hand, Shiite scholars believed in the early Qajar period that in ABSENCE of period, Ulema and jurists as his successors until he emerged, covenant of the Velayat and the rule of the Shiites And considered any Velayat and governance other than the Velayat of the Faqihs illegitimate. Among these were the scholars who, while stressing the province of the jurists, confirmed the legitimacy of the Qajar kings in world affairs.

In this article, it will be tried to show the view of Mulla Ammad Naraqī on the verity of the province of the Faqihs on the Sultans during ABSENCE of period based on numerous traditions and Hadiths and by mentioning duties such as implementing the Islamic norms, judging, and protecting the lives and property of the people, it becomes clear that the legitimacy of the ruling Islamic society is due to the awareness of these rulings, Functions that only the jurists and scholars of the prevailing and dominant religious orders can perform for the people until the advent of Imam Mahdi. Thus, the principles of the legitimacy of the Velayat-e Faqihs and the lack of legitimacy of the Qajar kings are explained.

The method of this paper is descriptive-analytic based on library studies.

Keywords: Velayat-e- Faqihs, Legitimacy, ABSENCE of period, Mullah Ahmad Naraqī.

¹. PH.D student history of Iran Kharazmi university of Tehran & Researcher and Scientific faculty member at the Iranology Foundation